

Journal of Islamic Law Research

پژوهش‌نامه حقوق اسلامی

Jurisprudential Analysis of Blood Money for Paralysis of
Body Parts: A Critical Review of Article 564 of the Islamic
Penal Code of Iran

Author: Yazdan Taherabadi

Stable URL: <https://doi.org/10.30497/law.2026.248706.3830>

بازپژوهی فقهی دیه شلل عضو؛ نقدی بر ماده ۵۶۴ قانون مجازات اسلامی

نویسنده: یزدان طاهرآبادی

پیوند دائمی: <https://doi.org/10.30497/law.2026.248706.3830>

Copyright 2026 The Author(s).

Published by *Imam Sadiq University*, Tehran, Iran.

This work is fully Open Access under the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) license, allowing non-commercial use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited and not modified. *Islamic Law Research* strictly follows the ethical guidelines of the Committee on Publication Ethics (COPE), which all readers, authors, reviewers, and editors are expected to observe and uphold.



Jurisprudential Analysis of Blood Money for Paralysis of Body Parts: A Critical Review of Article 564 of the Islamic Penal Code of Iran

Yazdan Taherabadi • Department of Jurisprudence and Criminal Law, Higher Institute of
Jurisprudence and Islamic Studies, Qom, Iran. yazdan19111371@gmail.com

Abstract

Context & Objective: The determination of blood money (*diyah*) for the paralysis (*shallal*) of body parts is a fundamental issue in Islamic jurisprudence and the Iranian Islamic Penal Code of 2013. Article 564 of this code stipulates that paralyzing any organ with a fixed *diyah* requires the payment of two-thirds of its full value. This article aims to critically analyze the jurisprudential foundations of this rule and evaluate whether a uniform two-thirds rule is supported by primary religious sources or if a more categorized approach is necessary. The discussion explores the linguistic and technical definitions of paralysis – defined as the loss of an organ's primary function due to injury – and investigates the divergence between the prominent *Imami* view and alternative Sunni or contemporary Shiite perspectives.

Method & Approach: The research adopts a doctrinal approach based on classical and contemporary jurisprudential texts. It evaluates the linguistic roots of paralysis to establish its legal scope as the total loss of an organ's primary benefit. The methodology involves a comparative analysis of primary religious evidence including the *Sahih of Fudayl ibn Yasar* and the narrations of *Yunus* and *Zarif*. Furthermore, the study scrutinizes the validity of the alleged consensus (*ijma*) and the principle of *Tanqih al-Manat* to determine if the rules governing hands and feet can be generalized to all other bodily members.



Findings: The findings indicate that the two-thirds rule in Article 564 is largely derived from specific narrations regarding the fingers but has been inappropriately extended to all organs. While the prominent view supports fractional compensation religious evidence suggests that paralysis resulting in the total loss of an organ's primary function—such as in the eyes ears or tongue—warrants a full *diyyah*. The analysis reveals that the current legislative framework creates ambiguity and lacks proportionality. Specifically, the study finds that for many bodily members where no specific fixed *diyyah* is mandated the law should rely on *Arsh* which is an unfixed compensatory amount determined by expert opinion and forensic medical assessment rather than a fixed legislative fraction.

Conclusion: The study concludes that the generalized application of the two-thirds rule in Article 564 of the Islamic Penal Code is jurisprudentially inconsistent and requires reform. The author proposes a quadruple categorization for legal clarity: two-thirds *diyyah* for the paralysis of fingers; full *diyyah* for the paralysis of hands and feet based on specialized narrations; full *diyyah* for major sensory and functional organs where paralysis equals total loss of utility; and *Arsh* (the non-fixed blood money determined by experts) for all other members not explicitly covered by religious texts. Such amendments would ensure the law aligns with the principles of justice and the detailed requirements of Islamic legal tradition.

Keywords: Blood Money, Full Blood Money, Compensation, Body Part Benefits, Paralysis of Body Parts.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بازپژوهی فقهی دیه شلل عضو؛ نقدی بر ماده ۵۶۴ قانون مجازات اسلامی

یزدان طاهرآبادی * گروه فقه و حقوق جزا، مؤسسه عالی فقه و علوم اسلامی، قم، ایران.

yazdan19111371@gmail.com

چکیده

یکی از مباحث محوری در فقه دیات، تعیین میزان دیه شلل کردن اعضای بدن است که در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ تحت عنوان «فلج» از آن یاد شده است. «شلل» به معنای زوال کارایی و منفعت اصلی یک عضو به سبب آسیب وارده است، و تعیین دقیق دیه آن نیازمند کاوش در ادله فقهی است. ماده ۵۶۴ از کتاب چهارم قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد که دیه فلج کردن هر عضو، دو سوم دیه کامل همان عضو است. هر چند این نظر، رأی مشهور در میان فقهای امامیه محسوب می‌شود؛ اما در مقابل، برخی معتقدند که این قاعده در مورد همه اعضا جاری نیست، و برخی دیگر، به‌ویژه فقیهان اهل سنت، بر این باورند که دیه شلل عضو باید معادل دیه کامل همان عضو باشد. تحلیل فقهی ادله نشان می‌دهد که هیچ‌یک از این دو دیدگاه مذکور به‌طور مطلق صائب نیست؛ بلکه تعیین دیه شلل اعضا مستلزم تفصیل است: دیه کامل در مواردی مانند شلل چشم، گوش، بینی، زبان (در مواردی چون فقدان تکلم و مشابه آن)، عقل و فرج مقرر می‌گردد. برای دیه انگشتان دست و پا، دو سوم دیه کامل عضو تعیین می‌شود و در سایر اعضا که حکم خاصی برای آن‌ها ذکر نشده، باید قائل به ارش شد.

واژگان کلیدی: دیه، دیه کامل، ارش، منافع عضو، شلل عضو.

مقدمه

دین مبین اسلام و به تبع آن، قانون‌گذار جمهوری اسلامی، در راستای حمایت از اعضای بدن انسان و منافع مرتبط با آن، امری به نام دیه را مقرر کرده است و در صورتی که جانی خسارتی به یکی از اعضا یا منافع دیگری وارد کند، موظف است آن را جبران کند. بعضی از این حمایت‌ها به گونه‌ای است که اختصاص به عضو خاصی ندارد، بلکه مجموعی از اعضا را شامل می‌شود که از آن‌ها با عنوان قواعد باب دیات نام برده می‌شود. یکی از قواعد مهم، قاعده «دیه فلج کردن اعضا» است که در فقه امامیه و کلمات بیشتر فقیهان با عنوان «فی شلل کل عضو ثلثا دیه ذلک العضو» از آن نام برده می‌شود؛ یعنی شلل و فلج هر عضوی که دیه معین در شرع دارد، دوسوم دیه آن عضو است. در قانون مجازات اسلامی نیز به این قاعده به صورت کلی در ماده ۵۶۴ و به صورت جزئی در مواد ۶۰۹، ۶۳۴، ۶۴۴ و ۶۶۳ که در مورد اعضای خاص است، اشاره شده است. اولین فقهی که متعرض آن شده، شیخ طوسی است (طوسی، ۱۴۰۷ق الف، ج ۵، ص. ۲۶۱).

قول مشهور در میان فقهای امامیه و نیز قانون‌گذار جمهوری اسلامی ایران، دوسوم بودن دیه شلل عضو است، اما در مقابل، جمع قابل توجهی از فقهای اهل سنت و همچنین، برخی فقهای شیعه، دیه شلل عضو را معادل دیه کامل همان عضو قلمداد می‌کنند. افزون‌براین، در فقه شیعه نیز این اختلاف نظر وجود دارد که آیا این قاعده (دوسوم بودن دیه شلل) شامل تمام اعضا می‌شود یا دامنه شمول آن محدود به پاره‌ای از اعضاست؟

پیشینه این بحث به کلمات فقیهان بازمی‌گردد که به بررسی روایات مربوط به شلل اعضا پرداخته‌اند. متأسفانه پژوهش‌های علمی مدون در این زمینه محدود و تنها دو مقاله ترویجی منتشر شده است که یکی با عنوان «دیه از کارافتادگی اعضای بدن انسان (فلج عضوی) و تعیین دیه آن در فقه و حقوق موضوعه» به قلم علیشاهی قلعه جوقی و اکبریان چنارستان علیا و دیگری با عنوان «بررسی قاعده دیه فلج کردن اعضا در فقه امامیه» اثر فهیمی است. این مقالات عمدتاً به نقل و تحلیل مطالب فقهی موجود پرداخته و نوآوری محسوسی ارائه نکرده‌اند؛ ضمن آنکه در پذیرش قاعده دوسوم بودن دیه شلل عضو، به نظر مشهور ملتزم بوده‌اند. در مقابل، پژوهش حاضر با نقد دیدگاه مشهور فقیهان و اتخاذ یک رأی جدید، مسیر متفاوتی را طی می‌کند؛ نظریه‌ای که تاکنون هیچ فقهی به آن ملتزم نشده است. نوآوری اصلی این نوشتار در ارائه تحلیلی بدیع نسبت به ادله لفظی مطرح شده در کلمات فقها نهفته که در نهایت، به تدوین نظریه‌ای نوین در باب دیه شلل

اعضا منجر شده است.

۱. مفهوم شلل در لغت و اصطلاح

شلل در لغت: شلل واژه‌ای عربی است که واژه هم‌معنا یا قریب به آن در لغت فارسی، فلج به معنای «زمین‌گیر و معلول» است. از آنجاکه موضوع این قاعده که در ادله ذکر شده، شلل عضو است، واکاوی معنای دقیق این کلمه بسیار مهم است.

این واژه وقتی درباره اعضای بدن استعمال می‌شود، در کلمات بسیاری از لغت‌شناسان در مورد عضو دست بوده و متفاوت ترجمه شده است؛ خشکی دست (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص. ۵۵۰)، از بین رفتن دست (ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۱۱، ص. ۱۸۹؛ ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۷، ص. ۲۶۱)، قطع دست (ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۱۱، ص. ۱۸۹)، فساد دست (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص. ۱۷۳)، از دست دادن کارایی دست در اثر پخش اعصاب (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج ۲، ص. ۴۹۸)، فاسد شدن و از حرکت بازایستادن (فیومی، ۱۴۱۴ق، ص. ۳۲۱). در کلمات برخی لغت‌شناسان این واژه در مورد چشم هم به کار رفته است و به معنای فساد چشم یعنی از بین رفتن بینایی چشم (کوری) ترجمه شده است (فیومی، ۱۴۱۴ق، ص. ۳۲۱).

شلل در اصطلاح فقهی: به نظر می‌رسد که در اصطلاح فقیهان، معنای شلل تغایر ماهوی با معنای لغوی آن ندارد؛ هرچند ممکن است دامنه کاربرد یا مصادیق آن در ظاهر، تفاوت‌هایی را نشان دهد. معانی تعطیلی عضو (حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص. ۴۱۱)، فساد عضو (عاملی (شهید ثانی)، ۱۴۲۲ق، ص. ۲۱۰)، خشکی عضو موجب سلب منفعت (مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ص. ۲۲۹) و از کار افتادن سیستم عصبی با وجود جریان خون (حلی، ۱۳۷۹ق، ج ۱، ص. ۳۵۰) که از جانب فقیهان ذکر شده است، به نظر می‌رسد به مفهوم واحدی اشاره دارند؛ فساد عضو به نحوی که کارایی و منفعت اصلی خود را به کلی از دست بدهد. در واقع، «تعطیلی عضو» در اینجا مترادف با از بین رفتن عملکرد حیاتی یا مهم آن است که معمولاً به دلیل اختلال در سیستم عصبی مرتبط رخ می‌دهد. این اختلال عملکردی ممکن است در قالب‌های متفاوتی تجلی یابد نظیر خشکی، سستی یا عوارض فیزیکی دیگر. شلل در بسیاری از اعضای که فقیهان متعرض آن شده‌اند، متفاوت ترجمه شده است؛ ابطال منفعت و خشکی دست و یا به عنوان شلل دست و یا (اصفهانی (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۱، ص. ۱۸۰) استرخای لب به معنای سست و رها شدن آن به عنوان شلل

لب (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۷، ص. ۱۳۲) و در برخی عبارات به منزله شلل (عاملی، ۱۴۱۰ق، ج ۱۰، ص. ۲۱۱) و در پاره‌ای دیگر نوعی از شلل محسوب شده است (تبریزی، ۱۴۲۸ق، ص. ۱۵۶). شلل گوش به معنای استحشاف (خشکی) (حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص. ۵۸۷) و در برخی عبارات حالتی که رها شده است و امساک آن حاصل نمی‌شود، ترجمه شده است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۳، ص. ۴۰۶)، اما برخی دیگر از فقیهان استحشاف را در مقابل شلل قرار می‌دهند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳، ص. ۲۷۵). دو معنای رها شدن آلت تناسلی به صورتی که مانع انبساط و انقباض (نعوض) شود (حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص. ۶۴۴) و عنین (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص. ۴۶۴؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، ص. ۳۰۵) برای شلل آلت تناسلی ذکر شده است. در کلمات برخی فقیهان، استحشاف یعنی خشک شدن پلک، شلل پلک محسوب شده است (خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص. ۵۷۴)، اما برخی دیگر استحشاف را غیر از شلل پلک می‌دانند (به نقل از: حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۰، ص. ۳۸۷). اکثر فقیهان شلل زبان را مطرح نکرده‌اند. شاید از این باب باشد که فلج آن یا به معنای عدم قدرت بر تکلم است که دیه کامل دارد یا از بین رفتن قدرت چشایی است که برخی آن را موجب ارش (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص. ۳۶۳؛ خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص. ۵۹۲) و برخی دیه کامل (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۹، ص. ۲۷۶) می‌دانند یا از این باب است که عرب لفظ شلل را در مورد زبان به کار نبرده است، بلکه اصطلاحات و آسیب‌های دیگری در مورد آن مطرح می‌شود.

همان‌طور که گذشت، در تعریف «شلل» برای اعضای مختلف بدن اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. با این حال، نتیجه‌گیری نهایی این است که شلل دارای مراتب شدت است. طبق نظر مشهور (در صورت پذیرش اصل قاعده)، مرتبه‌اعلای شلل که به معنای فساد کامل یا ازکارافتادگی عضوی است که کارایی اصلی خود را از دست داده است، مستوجب دوسوم دیه کامل همان عضو خواهد بود و مراتب پایین‌تر از آن، مشمول این حکم نخواهد بود.

از این منظر، در اعضای که دارای منافع چندگانه هستند، شلل زمانی محقق می‌شود که منفعت اصلی و کلیدی عضو از بین برود. برای مثال، در مورد شلل دست، اگر مراد از شلل، فساد باشد که مانع حرکت دست شود که به از کار افتادن سیستم عصبی و در نتیجه، توقف حرکت منجر شود، تعیین میزان دیه منوط به میزان اختلال عملکرد است. در صورتی که تنها بخشی از دامنه حرکتی از بین برود (مثلاً فقط عدم توانایی بالا بردن یا پایین آوردن)، حکم به ارش داده می‌شود. در مقابل، حکم دوسوم دیه کامل زمانی محقق می‌شود که عضو فاقد هرگونه حرکت ارادی مؤثر شود (نه بالا

برود و نه پایین بیاید) حتی اگر حس لامسه باقی باشد و فرد صرفاً در پاسخ به تحریک خارجی، واکنش فیزیکی از خود نشان دهد. در اینجا حس داشتن نیز یکی از منفعت‌هایی است که برای کل بدن از جمله دست متصور است، اما منفعت اصلی، همان حرکت دادن دست و انجام کار با آن است. تشخیص این امر نیز با عرف و اهل خبره است. به بیان دیگر، شلل نزد عرف حد وسط بین موت و حیات آن است. بر اساس این معنای اختیارشده، تنافی‌های ظاهری در عبارات فقیهان و لغت‌شناسان برطرف می‌شود؛ زیرا این معنا گاه با خشک شدن، گاه با سست شدن و حتی گاه با سیاه شدن عضو حاصل می‌شود و اینکه فقیهان در برخی، تعبیر «نوعی از شلل» و در برخی دیگر، «به منزله شلل» کرده‌اند، شاید به همین مطلب برگردد.

لازم است توجه شود که استعمال لفظ «شلل» محدود به اعضایی است که در لغت عربی به کار رفته است. این حقیقت که معنای لغوی شلل به فساد اشاره دارد که منفعت اصلی عضو را از بین می‌برد، دلیل نمی‌شود که این واژه را بتوان در مورد هر عضوی به کار برد. به همین دلیل، مرحوم ابن ادریس تصریح کرده‌اند که شلل در مورد «سر» استعمال نمی‌شود (حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص. ۴۱۵). در هر صورت، حتی اگر معنای شلل برای همه اعضا استعمال شود، لازم است واکاوی شود که آیا دلیل و مدرکی وجود دارد که دیه عضو شلل را در خصوص همه اعضا مقید به مقدار خاصی (مشخص) کرده باشد یا خیر؟

۲. دیدگاه‌ها

در بین فقیهان شیعه اینکه دیه فلج کردن دست و پا دوسوم دیه همان عضو است، مورد قبول واقع شده و حتی ادعای اجماع بر آن شده است (اصفهانی (فاضل هندی)، ۱۴۱۶ق، ج ۱۱، ص. ۳۷۸). شیخ طوسی، علامه حلی و صاحب‌جوهر از فقیهانی است که این حکم را تسری داده و نسبت به همه اعضا پذیرفته‌اند و شیخ ادعای اجماع بر آن را نیز مطرح می‌کند (طوسی، ۱۴۰۷ق الف، ج ۵، ص. ۲۶۱؛ حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص. ۶۹۱؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳، ص. ۲۵۷). از فقیهان معاصر نیز آیات عظام خویی، تبریزی و فاضل لنکرانی عمومیت آن را پذیرفته‌اند (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص. ۴۶۲؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، ص. ۲۹۴؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸ق، ص. ۱۲۹). باین حال، محقق خویی دیه فلج کردن آلت تناسلی را از این قاعده استثنا کرده است؛ زیرا ایشان فلج آلت تناسلی را مساوی با عنین دانسته و قائل به تعلق دیه کامل برای آن است (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص. ۴۶۲).

در مقابل، برخی دیگر مثل محقق اردبیلی و آیت‌الله خوانساری، کلیت این قاعده را نپذیرفته‌اند (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴، ص. ۳۷۳؛ خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص. ۲۷۲). همچنین، آیت‌الله فیاض کلیت قاعده را قبول دارند، اما معتقدند دیه عضو شلل باید دیه کامل همان عضو باشد (فیاض کابلی، بی‌تا، ج ۳، ص. ۴۳۲).

با بررسی کلمات فقیهان عامه روشن می‌شود که ایشان یک قاعده کلی را در مورد دیه شلل اعضا پذیرفته‌اند؛ اگر شلل منجر به سلب کامل منفعت اصلی عضو شود، دیه کامل آن عضو ثابت است و در غیر این صورت (نقص جزئی منفعت) تنها ارزش تعلق می‌گیرد. در مورد پاره‌ای از اعضا و شلل آن اختلاف نظر وجود دارد، اما کبرای مذکور مورد قبول همه آن‌هاست که در این قسمت به برخی نظرات اشاره می‌شود. کاشانی از فقیهان حنفی، شلل عضو را به معنای از بین رفتن منفعت و موجب دیه کامل و آن را مانند بریدن و جدا کردن عضو می‌دانند (مروارید، ۱۴۱۷ق، ج ۲۹، ص. ۱۸۳). در همین راستا، ابن قرطبی از فقیهان مالکی، از بین رفتن بینایی و گویایی را موجب دیه کامل می‌داند (مروارید، ۱۴۱۷ق، ج ۲۹، ص. ۴۹۸). شافعی نیز در کتاب الام، در شلل کف دست و انگشتان (شافعی، بی‌تا، ج ۴۰، صص. ۷۰۶-۷۱۹)، شلل دو لب (شافعی، بی‌تا، ج ۴۰، ص. ۷۹۸)، شلل دو لب فرج زن (شافعی، بی‌تا، ج ۴۰، ص. ۷۱۰) و شلل آلت تناسلی مرد (شافعی، بی‌تا، ج ۴۰، ص. ۷۲۱) دیه کامل را قرار داده است. ابن قدامه نیز که سرشته فقیهان حنبلی است، اگر شلل موجب از بین رفتن منفعت شود، معتقد به ثبوت دیه کامل است (مروارید، ۱۴۱۷ق، ج ۴۰، ص. ۱۰۵۳). به‌طورکلی، در خصوص تعیین میزان دیه برای عارضه شلل (فلج عضو)، در میان فقهای امامیه و عامه دو دیدگاه محوری مطرح است. نخست، اختصاص دوسوم دیه کامل به فلج عضو و دوم، وجوب دیه کامل.

۳. مستند دیدگاه‌ها

در آغاز، به بررسی مبانی نظریه اول خواهیم پرداخت که به‌عنوان نظر مشهور نزد فقهای امامیه شناخته می‌شود و در ادامه، مستند کامل بودن دیه شلل عضو بررسی می‌شود.

۱.۳. مستندات دوسوم بودن دیه شلل عضو

۱.۱.۳. صحیحہ فضیل بن یسار

«عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَّابٍ عَنْ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الذَّرَاعِ إِذَا ضُرِبَ، فَانْكَسَرَ مِنْهُ الزَّنْدُ؟ قَالَ فَقَالَ "إِذَا يَسَّتْ مِنْهُ الْكَفُّ، فَشَلَّتْ أَصَابِعُ الْكَفِّ كُلُّهَا، فَإِنَّ فِيهَا ثُلْثِي الدِّيَةِ دِيَةُ الْيَدِ؛ وَإِنْ شَلَّتْ بَعْضُ الْأَصَابِعِ، وَبَقِيَ بَعْضٌ، فَإِنَّ فِي كُلِّ إِصْبَعٍ شَلَّتْ ثُلْثِي دِيَّتِهَا". قَالَ "وَكَذَلِكَ الْحُكْمُ فِي السَّاقِ وَالْقَدَمِ إِذَا شَلَّتْ أَصَابِعُ الْقَدَمِ"» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۴، ص. ۴۲۶).^۱ این روایت علاوه بر کافی در دیگر کتب اربعه نیز ذکر شده است (طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص. ۲۹۰؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص. ۲۵۷؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص. ۱۳۶).

راوی محل بحث در سند موجود در روایت کافی، سهل بن زیاد و ابراهیم بن هاشم است. سهل بن زیاد در برخی کتب رجالی تضعیف (نجاشی، ۱۳۶۵، ص. ۱۸۵؛ طوسی، ۱۴۲۰ق، ص. ۲۲۸) و در برخی توثیق شده است (طوسی، ۱۳۷۳، ص. ۳۸۷). از این رو نمی‌توان به استناد توثیقات خاص، روایات او را پذیرفت، اما از آن جهت که در اسناد متعدد کافی قرار دارد و هزاران روایت از او نقل شده است (شبییری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۲۱، ص. ۶۸۳۵) و از طرفی احادیث ایشان مورد قبول بسیاری از اصحاب قرار گرفته است و بزرگانی همچون علی بن ابراهیم و مرحوم کلینی از ایشان روایت نقل کرده‌اند، می‌توان روایات او را معتبر تلقی کرد.

پیرامون وثاقت ابراهیم بن هاشم، برخی از متقدمان رجالی تردیدهایی ابراز داشته‌اند، لکن با استناد به تصریح نجاشی مبنی بر اینکه وی اولین ناشر حدیث در قم بوده است (نجاشی، ۱۳۶۵، ص. ۱۶)، می‌توان نتیجه گرفت که این جایگاه رفیع، خود حاکی از عظمت شأن و اعتبار رجالی

۱. فضیل بن یسار گوید از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم اگر ساق دست مضروب شد و مچ دست شکست، دیه‌اش چیست؟ فرمود اگر بر اثر آن، کف دست خشک شد و همه انگشتان فلج شد، پس در آن دوسوم دیه دست است و چنانچه پاره‌ای از انگشتان از کار افتاد و پاره‌ای سالم باقی ماند، در هر انگشتی که فلج شده، دوسوم دیه آن انگشت است و نیز فرمود همچنین است حکم در مورد ساق پا و قدم، هرگاه انگشتان پا فلج شود.

اوست. علاوه بر این، کثرت روایت اجالا نظیر علی بن ابراهیم، محمد بن حسن صفار و محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ایشان موجب حصول اطمینان و وثوق به جایگاه حدیثی وی می‌شود. سند روایت موجود در استبصار و تهذیب نیز مشتمل بر سهل بن زیاد است و ممکن است با اشکال مواجه شود (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص. ۲۹۰؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱۰، ص. ۲۵۷)، اما در هر صورت نقل مرحوم صدوق با سند «و رَوَى ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبِيعٍ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص. ۱۳۶) صحیح و قابل اعتماد است. طریق صدوق به ابن محبوب نیز صحیح است (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص. ۴۵۳).

فضیل بن یسار نقل می‌کند که از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم حکم بازو در صورتی که در اثر ضربه، مچ آن بشکند، چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود اگر کف دست خشک شود و در نتیجه، انگشتان دست فلج شوند، دوسوم دیه دست لازم است و در صورتی که بعضی انگشتان فلج شوند و بقیه سالم بمانند، در هر انگشتی که فلج شده، دوسوم دیه آن انگشت لازم است. سپس امام فرمود حکم ساق و پا در صورتی که انگشتان پا فلج شوند نیز همین است. چنان که ملاحظه می‌شود، این روایت مربوط به فلج انگشتان دست و پا است، اما برای تسری حکم به سایر اعضا سه طریق قابل ذکر است؛ ضمیمه کردن اجماع و عدم قول به فصل (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۳، ص. ۳۴۸)، الغای خصوصیت یعنی روایت در خصوص دست و پا است، اما این دو خصوصیتی ندارند و حکم فلج در مورد سایر اعضا نیز مطرح می‌شود (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص. ۴۶۳؛ تبریزی، ۱۴۲۸، ج ۱، ص. ۱۴۳) و تنقیح مناط یعنی علت تشریع دیه برای فلج شدن عضو، از بین رفتن منفعت عضو است و این علت شامل اعضای دیگر غیر از دست و پا هم می‌شود (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۹، ص. ۲۱۴).

اما استدلال به این روایت با دو اشکال مواجه است.

یکم، روش‌های ارائه شده جهت تعمیم حکم فلج انگشتان دست و پا به سایر اعضا، از نظر تمامیت استدلال نارسایی‌هایی دارند؛ زیرا مسئله وجود اجماع در این خصوص، در دلیل سوم مورد واکاوی قرار خواهد گرفت. در رابطه با مبنای عدم فصل به نظر می‌رسد که مبنای معتبر، قول به عدم فصل است. به این معنا که فقها باید صراحتاً به عدم تفکیک حکم میان دست و پا و سایر اعضا تصریح کرده باشند نه اینکه صرفاً در این باره سکوت اختیار کرده باشند؛ زیرا سکوت دلالت بر اتحاد حکم این دو دسته با سایر اعضا ندارد. الغای خصوصیت ذکر شده نیز صحیح نیست؛ زیرا در مورد دست و پا احتمال خصوصیت داده می‌شود؛ زیرا شلل برخی از اعضا با

اعضای دیگر به لحاظ خارج متفاوت است. مثلاً شلل آلت تناسلی، زبان و چشم مطابق نظر برخی فقیهان به ترتیب عنن، لال شدن و از بین رفتن بینایی است که هریک دیه کامل دارد و این‌ها قابل مقایسه با فلج دست و پا نیست که دوسوم دیه برای آن قرار داده شده است. از سوی دیگر، اثرگذاری فلج دست و پا بر فعالیت‌های اساسی زندگی به مراتب شدیدتر از فلج اعضایی نظیر گوش یا لب است؛ زیرا شلل در این اعضا، فرد را از انجام ضروریات روزمره باز نمی‌دارد. شاید به همین دلیل، حضرت (علیه‌السلام) در روایت مورد بحث، به جای به‌کارگیری عبارت عام، به‌طور خاص از فلج دست و پا نام برده‌اند. حتی اگر احتمال وجود چنین تفاوت در مناط داده شود، کفایت می‌کند؛ زیرا الغای خصوصیت تنها زمانی معتبر است که قطعی باشد و احتمال وجود خصوصیتی که مانع تعمیم شود، منتفی شود. تنقیح مناط نیز با اشکال مواجه است؛ زیرا اعتبار آن در صورتی است که یقینی باشد و احتمال خلاف در مورد آن داده نشود درحالی‌که گفته شد ممکن است میان فلج دست و پا با اعضای دیگر تفاوت وجود داشته باشد.

دوم، این روایت معارض دارد و در مقابل آن روایاتی است که دیه شلل عضو را دیه کامل می‌داند که در قسمت مستندات کامل بودن دیه شلل عضو بدان پرداخته خواهد شد.

۲.۱.۳. قاعده قطع عضو شلل موجب ثلث دیه آن عضو است

یکی دیگر از دلایلی که برخی فقیهان برای اثبات دیه دوسوم بودن دیه عضو شلل به آن استناد کرده‌اند، این است که طبق روایات، قطع کردن همان عضو شل موجب یک‌سوم دیه می‌شود (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص. ۴۶۹؛ خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص. ۴۶۳) مانند صحیحی ابی بصیر:

«عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ سَأَلَهُ بَعْضُ آلِ زُرَّارَةَ عَنْ رَجُلٍ قَطَعَ لِسَانَهُ رَجُلٌ أَخْرَسَ [قَالَ] فَقَالَ إِنَّ كَانَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وَ هُوَ أَخْرَسَ فَعَلَيْهِ ثُلُثُ الدِّيَةِ وَ إِنْ كَانَ لِسَانُهُ ذَهَبَ بِهِ وَ جَعَّ أَوْ آفَةً بَعْدَ مَا كَانَ يَتَكَلَّمُ فَإِنَّ عَلَى الَّذِي قَطَعَ لِسَانَهُ ثُلُثَ دِيَةِ لِسَانِهِ قَالَ وَ كَذَلِكَ

الْقَضَاءُ فِي الْعَيْنَيْنِ وَالْجَوَارِحِ قَالَ هَكَذَا وَجَدْنَاهُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ (عليه السلام)»
(کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۳۱۸)^۱

و روایت حکم بن عتیبه:

«ابن محبوب عن هشام بن سالم عن زياد بن سوقة عن الحكم بن عتيبة قال سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن أصابع اليدين وأصابع الرجلين... وكل ما كان من شلل فهو على الثلث من دية الصّاح» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۳۳۰).

کیفیت استدلال به این روایت بدین صورت است که وقتی قطع عضو مشلول یک سوم دیه داشته باشد، قاعدتاً باید شلل آن دوسوم دیه داشته باشد تا مجموع آن دیه کامل شود (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۴۶۳). در تکمیل آن می‌توان گفت اگر فلج عضو موجب دوسوم دیه نباشد، باید برای فلج کردن عضو به ارش قائل شد و با توجه به اینکه ارش گاه بیشتر از دوسوم دیه عضو و گاه کمتر و گاه مساوی آن است، دیه مجموع فلج کردن یک عضو و از بین بردن آن در حالت فلج، گاه بیشتر و گاه کمتر از دیه مقرر شرعی برای از بین بردن آن عضو در حالت سلامت می‌شود و این صحیح نیست (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۱، ص ۴۳۳).

استدلال مذکور صحیح نیست؛ زیرا در واقع، شلل و قطع عضو، دو آسیب کاملاً جدا و مستقل از هم هستند. هیچ دلیلی وجود ندارد که مجموع دیه این دو آسیب حتماً باید برابر با دیه کامل عضو شود تا در صورتی که دوسوم بودن دیه شلل عضو پذیرفته نشود و ارش ملاک قرار داده شود، در برخی حالات کمتر یا بیشتر از دیه همان عضو شود. به بیان دیگر، از بین بردن عضو با یک جنایت موجب دیه کامل است، اما از بین بردن آن با دو جنایت - فلج کردن و قطع عضو فلج - ممکن است موجب دیه کامل یا کمتر یا بیشتر از آن شود. در این قسمت به یک شاهد بسنده

۱. محقق خویی در وجه استدلال به این روایت می‌فرماید اینکه امام فرموده است دیه چشم و جوارح نیز همین حکم را دارد، دلالت بر آن دارد که در بریدن هر عضو فلجی اعم از اینکه چشم باشد یا دست و پا یا غیر آن، ثلث دیه آن عضو لازم است (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، صص ۳۴۵ و ۳۸۴). در این روایت تعبیر شلل وجود ندارد، اما اینکه حضرت فرمود چشم و جوارح نیز مانند زبان است، می‌توان برداشت کرد که در مورد آن‌ها چیزی جز فلج بودن آن‌ها به ذهن خطور نمی‌کند؛ یعنی دست و پا و بینی تنها در صورتی که فلج باشند، شبیه زبان لال هستند و در نتیجه، حکمی مانند آن دارند.

می‌شود؛ دیه دو لب، دیه کامل است، اما در مورد دیه هریک از دو لب به تنهایی اختلاف عقیده وجود دارد و چهار قول در آن وجود دارد (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص. ۳۵۳). برخی فقیهان معتقدند دیه لب بالا نصف و دیه لب پایین دوسوم دیه کامل است^۱. بنابراین، اگر کسی لب بالا و دیگری لب پایین را قطع کند یا در دو زمان متفاوت و با فاصله، دو لب فردی به دست فرد دیگری قطع شود، باید برای لب بالا نصف و برای لب پایین دوسوم دیه را پرداخت کند و مجموع آن از دیه دو لب در اثر یک ضربه که قطع شده باشد، بیشتر خواهد بود. شاید اینکه برخی فقیهان از این دلیل به عنوان مؤید (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص. ۴۶۳؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، ص. ۲۹۵) یا مشابه آن (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص. ۴۶۹) نام برده و آن را دلیل محسوب نکرده‌اند، به دلیل اشکالات ذکر شده باشد.

۳.۱.۳. اجماع

برخی فقیهان مانند شیخ طوسی، صاحب ریاض و صاحب جواهر برای حجیت این قاعده به اجماع تمسک کرده‌اند (طوسی، ۱۴۰۷ق الف، ج ۵، ص. ۲۶۱؛ حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص. ۴۶۹؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳، ص. ۳۴۸)، اما این اجماع مدرکی یا محتمل‌المدرک است و بنابراین، قابل استدلال نیست. علاوه بر اینکه اصل تحقق اجماع در مورد همه اعضا قابل اثبات نیست؛ زیرا برخی فقیهان در مورد پاره‌ای از اعضا اظهار نظر نکرده‌اند. افزون‌بر آن، مخالفت محقق اردبیلی، آیت‌الله خوانساری و فیاض نیز در سابق ذکر شد.

۲.۳. مستندات کامل بودن دیه شلل عضو

برای اثبات این دیدگاه می‌توان به برخی روایات استناد کرد. این دسته از روایات، خود به دو گروه اصلی تقسیم می‌شوند. در گروه نخست، تعبیر «شلل» و مشتقات آن به کار رفته است در حالی که گروه دوم فاقد این واژه مشخص است.

۱.۲.۳. روایات مشتمل بر تعبیر «شلل»

در این قسمت چهار روایت وجود دارد.

۱. این قول ابن بابویه است که صاحب جواهر از ایشان نقل کرده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳، ص. ۲۰۵).

۱. صحیح یونس: «عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ وَ عَدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ أَنَّهُ عَرَضَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (عليه السلام) كِتَابَ الدِّيَّاتِ وَ كَانَ فِيهِ فِي ذَهَابِ السَّمْعِ كُلِّهِ أَلْفُ دِينَارٍ وَ الصَّوْتِ كُلِّهِ مِنَ الْغَنَنِ وَ الْبَحْحِ^۱ أَلْفُ دِينَارٍ وَ شَلَلِ الْيَدَيْنِ كِلْتَاهِمَا [وَ الشَّلَلِ كُلُّهُ أَلْفُ دِينَارٍ وَ شَلَلِ الرَّجْلَيْنِ أَلْفُ دِينَارٍ وَ...» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص. ۳۱۱).

راوی محل بحث در این روایت «محمد بن عیسی بن عبید یقطینی» است که مرحوم نجاشی، ایشان را توثیق و با عبارت «جلیل فی (من) أصحابنا، ثقة، عین، کثیر الروایة، حسن التصانیف» ایشان را توصیف کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵، ص. ۳۳۳). محقق خویی نیز وثاقت و جلالت ایشان را امری متسالم نزد اصحاب می داند (خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۸، ص. ۱۲۱).

۲. معتبره ظریف: «عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ الرِّضَا (عليه السلام)... فَالْدِّيَّةُ فِي النَّفْسِ أَلْفُ دِينَارٍ وَ الْأَنْفِ أَلْفُ دِينَارٍ وَ الضَّوءُ كُلُّهُ مِنَ الْعَيْنَيْنِ أَلْفُ دِينَارٍ وَ الْبَحْحُ أَلْفُ دِينَارٍ وَ شَلَلِ الْيَدَيْنِ أَلْفُ دِينَارٍ وَ الرَّجْلَيْنِ أَلْفُ دِينَارٍ وَ ذَهَابِ السَّمْعِ كُلُّهُ أَلْفُ دِينَارٍ...» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، صص. ۲۹۶-۲۹۷؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص. ۷۸).

۳. صحیح حلبی: «عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ فِي الْإِصْبَعِ عَشْرُ الدِّيَّةِ إِذَا قُطِعَتْ مِنْ أَصْلِهَا أَوْ شَلَّتْ» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص. ۳۲۸؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص. ۲۵۷).

۴. موثق ابن بکیر: «ابنُ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ فِي الْإِصْبَعِ عَشْرٌ مِنَ الْإِبِلِ إِذَا قُطِعَتْ مِنْ أَصْلِهَا أَوْ شَلَّتْ» (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص. ۱۳۵).

۱. غنن به معنای تکلم کردن از خیشوم و بحح به معنای خشونت در صوت است.

در روایت اول، حضرت صراحتهً بیان می‌فرمایند که دیه شلل دست، شلل پا و شلل هر عضوی، هزار دینار است. روایت دوم نیز دیه شلل دست و پا را در کنار برخی دیگر از اعضا، معادل هزار دینار قرار داده است. در مقابل، روایت سوم، دیه شلل هر عضو را یک‌دهم دیه کامل (معادل ده شتر) تعیین کرده است. همچنین، روایت چهارم به تصریح، دیه فلج انگشت را به اندازه دیه کامل همان عضو (ده شتر) قرار داده است.

از آنجاکه سند این روایات معتبر و صحیح است، بین روایت‌های سوم و چهارم با روایت فضیل که دیه شلل انگشتان دست و پا را دوسوم دیه کامل می‌دانست، تعارض شکل می‌گیرد و باید به قواعد باب تعارض مراجعه کرد که آیا مرجحی برای ترجیح یک دسته بر دیگری وجود دارد یا خیر؟^۱

برای جمع بین این دو دسته روایات و ترجیح یکی بر دیگری وجوهی بیان شده است. یکم، شیخ روایات دیه کامل را حمل بر صورتی کرده است که جانی عضو را فلج کند و سپس آن را قطع کند که به دلیل شلل، دوسوم دیه و به خاطر قطع آن، یک‌سوم دیه باید پرداخت شود (طوسی، ۱۴۰۷ق الف، ج ۱۰، ص. ۲۵۷).

دوم، صاحب مفتاح/الکرامه، روایات کامل بودن دیه شلل عضو را شاذ و مخالف اعتبار^۲ می‌داند که کسی بدان عمل نکرده است (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۰، ص. ۴۳۱).

۱. البته در صورتی که از انگشتان دست و پا که در روایت فضیل ذکر شده بود، الغای خصوصیت شود و آن روایت شامل خود دست و پا نیز دانسته شود، در این صورت روایت فضیل با روایت‌های اول و دوم این قسمت نیز تعارض خواهد داشت، اما این الغای خصوصیت از آنجاکه قطعی نیست، اعتباری ندارد. پس موضوع روایت فضیل مختص انگشتان دست و پا با روایت‌های سوم و چهارم در این قسمت تعارض می‌کند، اما بر فرض که الغای خصوصیت شود و تعارض بین آن‌ها شکل بگیرد، در مورد دست و پا نیز باید نظریه دوسوم دیه را پذیرفت؛ زیرا نسبت به مازاد آن، اصل برائت جاری می‌شود، اما اینکه بتوان از روایت‌های اول و دوم برای شلل دیگر اعضا مانند گوش، چشم، بینی و زبان استفاده کرد و دیه آن‌ها را کامل در نظر گرفت، متوقف بر پذیرش تبعیض در حجیت است؛ زیرا این دو روایت در قسمت شلل دست و پا به دلیل معارضه با روایت فضیل از اعتبار ساقط شده‌اند و حجیت فرازهای دیگر آن متوقف بر پذیرش نظریه مذکور است. علاوه بر آن، از فراز «و الشلل كله الف دينار» هم نمی‌توان استفاده کرد؛ زیرا علاوه بر اشکال ذکر شده، اشکال دیگری دارد که در ادامه در متن بدان اشاره خواهد شد.

۲. مخالف اعتبار است؛ زیرا مخالف نظر برگزیده توسط فقیهان است که دوسوم بودن دیه فلج عضو است.

سوم، روایاتی که دیه را کامل می‌داند، موافق قول شافعی است (شافعی، بی‌تا، ج ۶، ص ۷۴). از همین رو، این روایات به دلیل موافقت با عامه کنار گذاشته می‌شود.

از میان وجوهی که ذکر شد، وجه جمع اول تبرعی و فاقد شاهد کافی است. بنابراین، فاقد اعتبار است. وجه دوم نیز صحیح نیست؛ زیرا این وجه مستلزم این است که کامل بودن دیه شلل عضو برخلاف اجماع اصحاب است در حالی که پیش‌تر بیان شد، اجماعی در این زمینه وجود ندارد و حتی در صورت وجود نیز به دلیل محتمل‌المدرک بودن، اعتباری نخواهد داشت. می‌توان این‌گونه پذیرفت که دوسوم بودن دیه با شهرت فتوایی موافق است و شهرت، یکی از مرجحات در باب تعارض روایات محسوب می‌شود.

در خصوص وجه جمع سوم، لازم به ذکر است که اگر قائل به دیه کامل، تنها شافعی باشد، حمل بر تقیه و جاهت‌چندانی ندارد. دلیل این امر آن است که برای حمل بر تقیه در مباحث روایی، صرفاً فتوایی از اهل سنت که در زمان امام معصوم (علیه السلام) رایج و مورد اتکا بوده است، اعتبار دارد. بر اساس این مبنا، آنچه در زمان امام صادق (علیه السلام) اهمیت می‌یابد، فتوای مذهب مالکی (مستقر در مدینه) و حنفی (مستقر در عراق) است در حالی که فتوای مذهب شافعی و حنبلی فاقد ارزش استنادی در این زمینه است؛ زیرا این دو مذهب متأخر از عصر امام صادق (علیه السلام) شکل گرفته‌اند. لذا مذهب رایج در زمان حضور امام صادق (علیه السلام) به‌ویژه در مدینه که محل سکونت ایشان بود، همان مذهب مالکی است که باید مورد بررسی قرار گیرد (شاهرودی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۸۹). با توجه به آنچه از نظرات فقیهان اهل سنت در بخش دیدگاه‌ها گذشت، این امر روشن می‌شود که نه تنها مذهب مالکی، بلکه سایر فرق اهل سنت نیز دیه شلل عضو را دیه کامل می‌دانند. در نتیجه، نسبت دادن قول دیه کامل به عامه تنها از طریق ابن قدامه توسط محقق خوبی، محدود به مذهب شافعی نیست، بلکه شامل دیگر مذاهب نیز می‌شود (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۴۶۳). بر اساس این تبیین، حمل روایات دیه کامل بر تقیه صحیح است.

در هر صورت، با در نظر گرفتن مجموعه روایات، می‌توان نتیجه گرفت که روایاتی که بر دیه کامل برای شلل انگشتان دست و پا دلالت دارند، قابل التزام نیستند. دلیل این عدم التزام یا آن است که این روایات مخالف شهرت فتوایی یا موافق عامه است. بنابراین، در مقام تعارض، روایاتی که دیه شلل انگشتان دست و پا را دوسوم دیه تعیین می‌کنند، مقدم و تمام هستند.

در صورتی که وجه جمع ذکر شده برای تعارض روایات مربوط به شلل انگشتان دست و پا مورد

پذیرش واقع نشود، آن دو دلیل تعارض و تساقط می‌کنند. در این حالت، نوبت به اعمال اصل عملی برائت می‌رسد؛ زیرا دوسوم دیه مقدار متیقن است و نسبت به مازاد بر آن شک وجود دارد که محل جریان برائت است.

بر اساس این اصل، در خصوص شلل دست‌وپا (نه انگشتان دست‌وپا) که در روایات اول و دوم، دیه آن هزار دینار (معادل دیه کامل) شمرده شده است، به این روایات عمل خواهد شد؛ زیرا در این دو مورد خاص، معارضی وجود نخواهد داشت، اما در سایر موارد (غیر از شلل انگشتان دست‌وپا و شلل دست‌وپا)، باید اقتضای ادله دیگر بررسی شود. اگر نحوه خاصی در روایات لحاظ شده باشد، حکم بر اساس همان اعمال خواهد شد. در غیر این صورت حکم به ارش خواهد شد.

۲.۲.۳. روایات خالی از تعبیر «شلل»

در این قسمت به دو روایت اشاره می‌شود.

۱. صحیحہ ابراهیم بن عمر: «عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا بَعْضًا فَذَهَبَ سَمْعُهُ وَبَصَرُهُ وَلِسَانُهُ وَعَقْلُهُ وَفَرْجُهُ وَانْقَطَعَ جَمَاعُهُ وَهُوَ حَيٌّ بِسِتِّ دِيَّاتٍ» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص. ۳۲۵).

راوی محل بحث در این روایت، محمد بن خالد برقی است. نجاشی او را ضعیف در حدیث می‌داند (نجاشی، ۱۳۶۵، ص. ۳۳۵). ابن غضائری نیز به دلیل روایت از ضعفا و اعتماد بر مراسیل، او را تضعیف کرده است (خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۷، ص. ۷۲)، اما شیخ طوسی ایشان را توثیق کرده است (طوسی، ۱۳۷۳، ص. ۳۶۳). به نظر می‌رسد دیدگاه شیخ طوسی و نجاشی تعارضی با هم ندارند؛ زیرا تضعیف نجاشی منصرف به حدیث اوست و محتمل است که ریشه در همان علتی داشته باشد که ابن غضائری ذکر کرده است. در نتیجه، کلام شیخ مبنی بر ثقه بودن ایشان، بدون معارض باقی می‌ماند (خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۷، ص. ۷۳؛ شبیری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۲۰، ص. ۶۲۶۸).

بر اساس این روایت، هنگامی که ضربه با عصا موجب زوال کامل یکی از منافع شش‌گانه اصلی، شنوایی، بینایی، گویایی، عقل، فرج و قوه جماع شود، حضرت دیه آن را معادل شش دیه

کامل قرار داده‌اند. این حکم می‌تواند از طریق دو روش استنباطی فقهی یعنی تنقیح مناط و الغای خصوصیت، به سایر اعضا نیز سرایت داده شود؛ رویه‌ای که در مباحث پیشین مشابه آن بررسی شد.

نقد هر دو وجه تسری مفاد این روایت به اعضای دیگر، در ذیل صحیح‌ه فضیل بن یسار گذشت. افزون‌براین، همان‌گونه که پیش‌تر عبارات فقها در تفسیر شلل گوش، آلت تناسلی و... ذکر شد، ملاحظه می‌شود که بسیاری از ایشان شلل گوش را به معنای خشکی یا سستی آن تفسیر کرده‌اند که این امر غیر از ذهاب منفعت شنوایی است یا برخی شلل آلت تناسلی را به معنای عدم انقباض و انقباض به صورتی که ایلاج حاصل نشود، دانسته‌اند که این نیز با از بین رفتن قدرت جماع متفاوت است. بنابراین، قیاس این موارد با ذهاب منفعت، صحیح نیست؛ زیرا قاعده از بین رفتن منفعت با قاعده شلل عضو متفاوت است؛ هرچند ممکن است در برخی مصادیق بر یکدیگر منطبق شوند. در نتیجه، در مواردی از شلل که دلیل بر تعلق دیه کامل یا دوسوم دیه محرز است، بحثی نیست، اما در سایر موارد، قائل به ارش خواهیم بود.

۲. صحیح‌ه عبدالله بن سنان: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ أَصَابِعُ الْيَدَيْنِ وَالرِّجْلَيْنِ سَوَاءٌ فِي الدِّيَةِ فِي كُلِّ إِصْبَعٍ عَشْرٌ مِنَ الْإِبِلِ وَفِي الظُّفْرِ خَمْسَةٌ دَنَانِيرٌ» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص. ۳۲۸). این روایت صحیح‌ه است (خوبی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص. ۳۲۸).

برای اینکه این روایت شلل عضو را شامل شود، دو بیان قابل ذکر است. یکم، تنقیح مناط به همان بیان سابق. دوم اطلاق؛ زیرا «اصابع الیدین و الرجلین» مطلق است؛ هم بر قطع صدق می‌کند و هم شلل آن، اما این استدلال نیز صحیح نیست؛ زیرا ظهور دلیل در این است که دیه برای قطع و از بین بردن عضو است و ربطی به بحث شلل عضو ندارد. از این رو این روایات اطلاق ندارد و شامل محل بحث نمی‌شود. تنقیح مناط نیز صحیح نیست؛ زیرا قطع کردن دست متفاوت با از بین رفتن منفعت و شلل عضو است؛ بلکه واضح است که با قطع منافع، آن نیز از بین می‌رود، اما نمی‌توان این دو را یکی دانست. از این رو تنقیح مناط قطعی نیست و اعتباری نخواهد داشت.

۴. دیدگاه قانون‌گذار ایران

مطابق ماده ۵۶۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، «فلج کردن عضو دارای دیه معین، دوسوم دیه آن و از بین بردن عضو فلج، یک‌سوم دیه همان عضو را دارد». در این قانون، در مواردی به فلج برخی اعضا اشاره شده، اما متأسفانه معنای دقیق فلج در بیشتر این موارد تبیین نشده است که این امر منجر به ابهام می‌شود. برای مثال، در ماده ۶۴۴، به فلج دست، پا و انگشتان اشاره شده است. در ماده ۶۰۹، فلج لب تفسیر به سستی لب شده است و در ماده ۶۳۴، به فلج فک پایین پرداخته شده است. با این حال، جنایتی که تنها موجب کندی حرکت فک یا مانع جویدن شود، فلج تلقی نمی‌شود؛ زیرا قانون‌گذار برای آن در ماده ۶۳۱ ارش تعیین کرده است نه دوسوم دیه. همچنین، در ماده ۶۶۳، به فلج اندام تناسلی اشاره شده است. با توجه به اختلافات موجود در مفهوم فقهی شلل که پیش‌تر گذشت، به نظر می‌رسد قانون‌گذار باید در ذیل هر عضوی، معنای مشخصی برای «فلج» آن عضو تبیین می‌کرد تا از اجمال و سردرگمی قضات جلوگیری شود؛ زیرا واضح است که هدف از قانون‌گذاری، فصل خصومت است و در این زمینه، شناسایی دقیق ماهیت شلل ضرورت حیاتی تلقی می‌شود.

نتیجه‌گیری

در نتیجه‌گیری کلی می‌توان اذعان داشت که بر اساس صحیحہ فضیل بن یسار (... فَشَلَّتْ أَصَابِعُ الْكَفِّ كُلَّهَا فَإِنَّ فِيهَا ثَلَاثِي الدِّيَةِ دِيَةُ الْيَدِ وَإِنْ شَلَّتْ بَعْضُ الْأَصَابِعِ، وَبَقِيَ بَعْضٌ فَإِنَّ فِي كُلِّ إِصْبَعٍ شَلَّتْ ثَلَاثِي دِيَّتِهَا قَالَ وَكَذَلِكَ الْحُكْمُ فِي السَّاقِ وَالْقَدَمِ إِذَا شَلَّتْ أَصَابِعُ الْقَدَمِ)، دیه شلل انگشتان دست و پا دوسوم دیه کامل است. در مقابل، صحیحہ حلبی و موثقہ ابن بکیر (... فِي الْإِصْبَعِ عَشْرُ الدِّيَةِ إِذَا قُطِعَتْ مِنْ أَصْلِهَا أَوْ شَلَّتْ) بر کامل بودن دیه شلل انگشتان دست و پا دلالت داشتند. با در نظر گرفتن اصل تعارض ادله، به این نکته اشاره شد که صحیحہ فضیل با نظر مشهور فقها همسو بوده و از سوی دیگر، مخالف نظر مشهور عامه است. بر این مبنا، عمل به صحیحہ فضیل که مطابق با مشهور و مخالف عامه است، اولویت دارد. لذا، نظر صحیح در خصوص دیه شلل انگشتان دست و پا، تعلق دوسوم دیه کامل آن عضو خواهد بود.

از طرف دیگر، بر اساس صحیحہ یونس (... فِي ذَهَابِ السَّمْعِ كُلِّهِ أَلْفُ دِينَارٍ وَالصَّوْتُ كُلُّهُ مِنَ الْغَنَنِ وَالْبَحْ أَلْفُ دِينَارٍ وَشَلْلُ الْيَدَيْنِ كِلْتَاهُمَا [وَالشَّلْلُ كُلُّهُ أَلْفُ دِينَارٍ وَشَلْلُ الرَّجْلَيْنِ أَلْفُ دِينَارٍ]

و...) و ظریف (...الْأَنْفُ أَلْفُ دِينَارٍ وَالضَّوءُ كُلُّهُ مِنَ الْعَيْنَيْنِ أَلْفُ دِينَارٍ وَالْبَحْجُ أَلْفُ دِينَارٍ وَشَلَلُ الْيَدَيْنِ أَلْفُ دِينَارٍ وَالرَّجْلَيْنِ أَلْفُ دِينَارٍ وَذَهَابُ السَّمْعِ كُلُّهُ أَلْفُ دِينَارٍ...)، دیه شلل دست و پا - نه انگشتان آن دو - معادل دیه کامل است و روایت معارض ندارد.

در مورد سایر اعضا، نکاتی در تبیین حکم شلل حائز اهمیت است. برخی لغویون، نظیر فیومی، واژه شلل را در مورد چشم به معنای کوری (نابودی کامل بینایی) ترجمه کرده‌اند (فیومی، ۱۴۱۴ق، ص. ۳۲۱). این تفسیر با صحیح ابراهیم بن عمر سازگار است. در این روایت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) در موردی که ضربه‌ای موجب زوال بینایی، شنوایی، گویایی، عقل و قوای تناسلی شده بود، حکم به شش دیه کامل دادند: «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا بَعْضًا فَذَهَبَ سَمْعُهُ وَبَصَرُهُ وَلِسَانُهُ وَعَقْلُهُ وَفَرْجُهُ وَانْقَطَعَ جَمَاعُهُ وَهُوَ حَيٌّ بَسْتٌ دِيَاتٍ». با توجه به این نکته، می‌توان نتیجه گرفت که دیه مقدر (دیه کامل) تعیین شده برای نابینایی، در واقع معادل دیه شلل چشم است. این نتیجه‌گیری با تعریف کلی ارائه شده برای شلل - فسادی که منتهی به زوال منفعت اصلی عضو می‌شود - کاملاً منطبق است و نشان می‌دهد که در برخی اعضا، شلل به معنای فقدان کامل منفعت است.

با توجه به قرینه سیاق در روایت ابراهیم بن عمر (که پیش‌تر ذکر شد)، می‌توان قائل شد که زوال منافع دیگر ذکر شده در کنار شلل چشم نیز به معنای شلل آن عضو است. براین اساس، موارد شلل گوش (به معنای زوال کامل شنوایی)، شلل زبان (به معنای زوال کامل قدرت تکلم) و شلل فرج (به معنای زوال کامل قدرت بر جماع) مستحق دیه کامل خواهند بود.

این تلقی با سایر روایات نیز تقویت می‌شود. در روایت ظریف در کنار شلل دست و پا، به زوال منافی چون زوال شنوایی، غُنه (تکلم از خیشوم) و بَحْج (خشونت در صوت) اشاره شده و دیه آن‌ها معادل دیه کامل قرار داده شده بود. در روایت یونس نیز در کنار شلل دست و پا، به زوال منفعت بویایی اشاره شده بود. با تکیه بر وحدت سیاق در این روایات، برداشت می‌شود که زوال منفعت در این اعضا، مرادف با شلل آن عضو است؛ زیرا اگر در یک قسمت از روایت، زوال منفعت معنایی غیر از شلل را برساند با قسمت‌های دیگر ناسازگار خواهد بود و خلاف ظاهر است.

پس بر اساس دو روایت ظریف و یونس، شلل برخی اعضا که به معنای زوال منفعت آن است، دیه کامل خواهد بود. این اعضا عبارت‌اند از دست و پا، چشم، گوش، بینی و زبان (که شامل زوال قدرت تکلم، غُنه و بَحْج است). در صحیح ابراهیم بن عمرو، شلل عقل و فرج نیز به این موارد

افزوده شد. در غیر این موارد (اعضایی که دیه شلل آن‌ها مقدر نیست)، اگر دلیل خاصی برای تعیین دیه وجود نداشته باشد، برای شلل عضو، ارش در نظر گرفته می‌شود.

باید مورد توجه قرار گیرد که استناد به فراز «الشَّلَلُ كُلُّهُ أَلْفُ دِينَارٍ» در روایت یونس برای استنباط قاعده‌ای عام مبنی بر تعلق دیه کامل (هزار دینار) به شلل مطلق سایر اعضا، به دو دلیل محل تأمل است. نخست اینکه، در برخی نسخ، پیش از کلمه «الشَّلَلُ» حرف «واو» وجود دارد و در برخی دیگر حذف شده است. این ابهام، ساختار جمله را دچار اجمال می‌کند؛ خصوصاً با توجه به اینکه دیه مقدرشده برای شلل دست که در ابتدای روایت ذکر شده، به صراحت بیان نشده است و این احتمال وجود دارد که عبارت «الشَّلَلُ كُلُّهُ أَلْفُ دِينَارٍ» در واقع تتمیم و تعیین مقدار دیه برای شلل دست (و نه یک قاعده کلی برای همه اعضا) باشد. دوم اینکه، این نتیجه‌گیری که شلل مطلق هر عضوی مستلزم دیه کامل (هزار دینار) باشد، با اصل تناسب در باب دیات سازگار نیست. برای مثال، دیه قطع یک چشم یا یک گوش نهایتاً معادل نصف دیه کامل (پانصد دینار) است. بنابراین، دیه شلل آن عضو نیز نباید بیش از این مقدار باشد درحالی‌که تمسک به عمومیت این فراز، حکم به هزار دینار برای شلل همان اعضا را خواهد داشت که پذیرش آن مشکل است.

حاصل مطلب این شد که نتیجه‌گیری بررسی روایات فقهی نشان می‌دهد که اتخاذ یک قاعده کلی و یکسان برای تعیین دیه شلل اعضا - چه دوسوم دیه کامل باشد و چه دیه کامل - از منظر فقهی، صحیح و قابل اتکا نیست. از این منظر، رویکرد مشهور و قانون‌گذار در ماده ۵۶۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که دیه عضو فلج را به‌طورکلی، دوسوم دیه همان عضو تعیین کرده است، محل تأمل و دارای اشکال فقهی است و باید به‌صورت زیر حکم شلل بیان شود.

۱. شلل انگشتان دست‌وپا: بر اساس صحیحہ فضیل بن یسار، دیه آن دوسوم دیه کامل است.
۲. شلل دست‌وپا: بر اساس صحیحہ یونس و ظریف، دیه آن دیه کامل است.
۳. شلل اعضای چشم، گوش، بینی، زبان (شامل زوال تکلم، غُثَه و بَحَح)، عقل و فرج: بر اساس روایات ظریف، یونس و ابراهیم بن عمرو، دیه کامل تعیین می‌شود.
۴. سایر اعضا: ارش ثابت خواهد شد.

منابع

- (۱) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲.
- (۲) ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۳۶۷). النهاية فی غریب الحديث والاثار (جلد ۲). قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- (۳) اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق). مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان (جلد ۱۴). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- (۴) ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق). تهذیب اللغة (جلدهای ۷ و ۱۱). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- (۵) اصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق). کشف اللثام والابهام عن قواعد الاحکام (جلد ۱۱). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- (۶) تبریزی، جواد بن علی (۱۴۲۸ق). تنقیح مبانی الاحکام؛ کتاب الدیات. قم، دارالصدیقة الشهيدة (سلام الله علیها).
- (۷) جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق). الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة (جلد ۵). بیروت: دارالعلم للملایین.
- (۸) حاجی ده آبادی، احمد (۱۳۹۱). قواعد فقه جزایی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- (۹) حائری طباطبائی، سید علی بن محمد (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل (جلد ۱۶). قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).
- (۱۰) حسینی عاملی، سید جواد بن محمد (۱۴۱۹ق). مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (طبعة القديمة) (جلد ۱۰). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- (۱۱) حلی، محمد بن منصور بن احمد (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (جلد ۳). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- (۱۲) حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۳ق). قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام (جلد ۳). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- (۱۳) حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۲۰ق). تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیة (ط-الحديثة) (جلد ۵). قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
- (۱۴) حلی، حسین (۱۳۷۹ق). دلیل العروة الوثقی (جلد ۱). نجف: مطبعة النجف.
- (۱۵) خمینی، سید روح الله (بی تا). تحریر الوسیلة (جلد ۲). قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
- (۱۶) خوانساری، سید احمد بن یوسف (۱۴۰۵ق). جامع المدارک فی شرح مختصر النافع (جلد ۶). قم: مؤسسه اسماعیلیان.

- (۱۷) خویی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۳ق)، معجم رجال‌الحديث و تفصیل طبقات‌الرواة (جلدهای ۱۷ و ۱۸). قم: بی‌جا.
- (۱۸) خویی، سیدابوالقاسم (۱۴۲۲ق). مبانی تکملة‌المنهاج (جلدهای ۱ و ۲). قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی (رحمت‌الله علیه).
- (۱۹) سبزواری، سیدعبدالاعلی (۱۴۱۳ق). مهذب‌الاحکام فی بیان‌الحلال والحرام (جلد ۲۹). قم: مؤسسه المنار.
- (۲۰) شافعی، محمدبن‌ادریس (بی‌تا). الام؛ المصادر‌الفقهیة (جلدهای ۶). بیروت: دار قتیبة للطباعة و النشر و التوزیع.
- (۲۱) شاهرودی، سیدمحمود (۱۴۲۳ق). قراءات فقهیة معاصرة (جلد ۱). قم: مؤسسه دائرة‌المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل‌بیت (علیهم‌السلام).
- (۲۲) شبیری زنجانی، سیدموسی (۱۴۱۹ق). کتاب نکاح (جلدهای ۲۰ و ۲۱). قم: مؤسسه پژوهشی رای‌پرداز.
- (۲۳) صدوق، محمدبن‌علی (۱۴۱۳ق). من لایحضره‌الفقیه (جلد ۴). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- (۲۴) طوسی، محمدبن‌حسن (۱۳۷۳). رجال الطوسی. قم: جماعة‌المدرسين فی‌الحوزة‌العلمیة بقم.
- (۲۵) طوسی، محمدبن‌حسن (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه‌الامامیة (جلد ۷). تهران: المكتبة‌المرتضویة لاحیاء‌الآثار‌الجعفریة.
- (۲۶) طوسی، محمدبن‌حسن (۱۳۹۰ق). الاستبصار فیما اختلف من‌الاخبار (جلد ۴). تهران: دار‌الکتب‌الاسلامیة.
- (۲۷) طوسی، محمدبن‌حسن (۱۴۰۷ق، الف). الخلاف. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- (۲۸) طوسی، محمدبن‌حسن (۱۴۰۷ق، ب). تهذیب‌الاحکام. تهران: دار‌الکتب‌الاسلامیة.
- (۲۹) طوسی، محمدبن‌حسن (۱۴۲۰ق). فهرست کتب‌الشیعہ و اصولهم و اسماء‌المصنفین و اصحاب‌الاصول. قم: مكتبة‌المحقق‌الطباطبائی.
- (۳۰) عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین‌بن‌علی (۱۴۲۲ق). حاشیه المختصر‌النافع. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- (۳۱) عاملی، زین‌الدین‌بن‌علی (۱۴۱۰ق). الروضة‌البهیة فی شرح‌اللمعة‌الدمشقیة (سید محمد کلانتر، حاشیه) (جلد ۱۰). قم: کتاب‌فروشی داوری.
- (۳۲) فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۱۸ق). تفصیل‌الشریعة فی شرح تحریر‌الوسیلة؛ الدیات. قم: مرکز فقهی ائمه

اطهار (علیهم السلام).

(۳۳) فیاض کابلی، محمد اسحاق (بی تا). منهاج الصالحین (جلد ۳). بی جا.

(۳۴) فیروز آبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵ق). القاموس المحیط (جلد ۳). بیروت: دارالکتب العلمیه.

(۳۵) فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق). المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی. قم: مؤسسه دارالهجرة.

(۳۶) کشی، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز (۱۴۰۴ق). اختیار معرفة الرجال. چاپ ۱، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.

(۳۷) کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۲۹ق)، کافی. چاپ ۱، قم: الطبع الاسلامی.

(۳۸) مدنی کاشانی، حاج آقا رضا (۱۴۰۸ق). کتاب الدیات. قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

(۳۹) مروارید، علی اصغر (۱۴۱۷ق). المصادر الفقهیه (جلد ۲۹). بیروت: دارالتراث الاسلامی.

(۴۰) مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ق). الفتاوی الجديدة (جلد ۳). قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام).

(۴۱) نجاشی، احمد بن علی (۱۳۶۵). فهرست اسما مصنفی الشيعة (رجال النجاشی). قم، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیه بقم.

(۴۲) نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام (جلد ۴۳). بیروت: دار احیاء التراث العربی.

References

- 1) Amili (Shahid-e Sani), Zain al-Din ibn Ali (1422 AH/2001). *Hāshiyat al-Mukhtaṣar al-nāfi'*. Qom: Islamic Propagation Office [in Arabic].
- 2) Amili, Zain al-Din ibn Ali (1410 AH/1989). *al-Rawḍat al-bahīyah fī šarḥ al-Lum'at al-Damashqīyah* (Sayyid Mohammad Kalantar, Annotator) (Vol. 10). Qom: Dawari Bookstore [in Arabic].
- 3) Ardabili, Ahmad ibn Mohammad (1403 AH/1982). *Majma' al-fā'idah va al-burhān fī šarḥ Iršād al-aḥḥān* (Vol. 14). Qom: Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers [in Arabic].
- 4) Azhari, Mohammad ibn Ahmad (1421 AH/2000). *Tahḍīb al-luḡah* (Vols. 7 & 11). Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi [in Arabic].
- 5) Fayyad Kaboli, Mohammad Ishaq (n.d.). *Minhāj al-šāliḥīn* (Vol. 3). [n.p.] [in Arabic].
- 6) Fayyumi, Ahmad ibn Mohammad (1414 AH/1993). *al-Miṣbāḥ al-munir fī ḡarīb al-Šarḥ al-kabīr lil-Rāfi'i*. Qom: Dar al-Hijrah Institute [in Arabic].
- 7) Fazel Lankarani, Mohammad (1418 AH/1997). *Tafṣīl al-šarī'ah fī šarḥ Taḥrīr al-vaṣīlah: al-Diyāt*. Qom: Jurisprudential Center of Pure Imams [in Arabic].
- 8) Firozabadi, Mohammad ibn Ya'qub (1415 AH/1994). *al-Qāmūs al-muḥīṭ* (Vol. 3). Beirut: Dar al-Kotob al-Ilmiyah [in Arabic].
- 9) Haeri Tabatabai, Sayyid Ali ibn Mohammad (1418 AH/1997). *Riyāḍ al-masā'il fī taḥqīq al-aḥkām bi-al-dalā'il* (Vol. 16). Qom: Aal al-Bayt Institute [in Arabic].
- 10) Haji Dehabadi, Ahmad (1391 SH/2012). *Qavā'id-e Feqh-e Jazāi* [Rules of Criminal Jurisprudence]. Qom: Research Institute of Hawzah and University [in Persian].
- 11) Hilli, Hasan ibn Yousuf ibn Mutahhar (1413 AH/1992). *Qavā'id al-aḥkām fī ma'rifat al-ḥalāl va al-ḥarām* (Vol. 3). Qom: Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers [in Arabic].
- 12) Hilli, Hasan ibn Yousuf ibn Mutahhar (1420 AH/1999). *Taḥrīr al-aḥkām al-šar'iyah 'alā maḍḥab al-Emāmiyah* (Vol. 5). Qom: Imam Sadiq Institute [in Arabic].
- 13) Hilli, Hossein (1379 AH/1959). *Dalīl al-'Urwat al-vuṭqā* (Vol. 1). Najaf: Al-Najaf Press [in Arabic].
- 14) Hilli, Mohammad ibn Mansour ibn Ahmad (1410 AH/1989). *al-Sarā'ir al-ḥawī li-taḥrīr al-fatāwā* (Vol. 3). Qom: Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers [in Arabic].
- 15) Hosseini Amili, Sayyid Javad ibn Mohammad (1419 AH/1998). *Miftāḥ al-karāmah fī šarḥ Qavā'id al-'Allāmah* (Old ed., Vol. 10). Qom: Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers [in Arabic].
- 16) Ibn al-Athir, Mubarak ibn Mohammad (1367 SH/1988). *al-Nihāyah fī ḡarīb al-ḥadīṭ va al-aṭar* (Vol. 2). Qom: Ismā'iliyān Press [in Arabic].
- 17) Iranian Islamic Penal Code (1392 SH/2013). [in Persian].
- 18) Isfahani (Fazel Hindi), Mohammad ibn Hasan (1416 AH/1995). *Kašf al-liṭām va al-ibhām 'an Qavā'id al-aḥkām* (Vol. 11). Qom: Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers [in Arabic].

- 19) Jowhari, Esmail ibn Hammad (1410 AH/1989). *al-Şihāḥ tāj al-luġah va ṣihāḥ al-ʿarabiyah* (Vol. 5). Beirut: Dar al-Ilm lil-Malayin [in Arabic].
- 20) Kashi, Abu Amr Mohammad ibn Umar ibn Abd al-Aziz (1404 AH/1983). *Ikhtiyār maʿrifat al-rijāl* (1st ed.). Mashhad: Mashhad University Press [in Arabic].
- 21) Khoei, Sayyid Abu al-Qasim (1413 AH/1992). *Muʿjam rijāl al-ḥadīṭ va tafṣīl ṭabaqāt al-ruvāt* (Vols. 17 & 18). Qom: [n.p.] [in Arabic].
- 22) Khoei, Sayyid Abu al-Qasim (1422 AH/2001). *Mabānī takmilat al-Minhāj* (Vols. 1 & 2). Qom: Al-Khoei Institute [in Arabic].
- 23) Khomeini, Sayyid Ruhollah (n.d.). *Tahrīr al-vasīlah* (Vol. 2). Qom: Dar al-Ilm Publications [in Arabic].
- 24) Khwansari, Sayyid Ahmad ibn Yousuf (1405 AH/1984). *Jāmiʿ al-madārik fi šarḥ al-Mukhtaṣar al-nāfiʿ* (Vol. 6). Qom: Ismāʿīliyyān Institute [in Arabic].
- 25) Kulayni, Mohammad ibn Yaʿqub ibn Ishaq (1429 AH/2008). *al-Kāfī* (1st ed.). Qom: Al-Tabʿ al-Islami [in Arabic].
- 26) Madani Kashani, Haj Aqa Reza (1408 AH/1987). *Ketāb al-diyāt*. Qom: Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers [in Arabic].
- 27) Makarem Shirazi, Naser (1427 AH/2006). *al-Fatāwā al-jadīdah* (Vol. 3). Qom: Imam Ali ibn Abi Talib School [in Arabic].
- 28) Morvarid, Ali Asghar (1417 AH/1996). *al-Maṣādir al-feqhīyah* (Vol. 29). Beirut: Dar al-Turath al-Islami [in Arabic].
- 29) Najafi, Mohammad Hasan (1404 AH/1983). *Javāhir al-kalām fi šarḥ Šarāʿiʿ al-Eslām* (Vol. 43). Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi [in Arabic].
- 30) Najashi, Ahmad ibn Ali (1365 SH/1986). *Fihrist asmāʾ muṣannifi al-Šiʿah* (Rijāl al-Najāšī). Qom: Society of Seminary Teachers [in Arabic].
- 31) Sabzwari, Sayyid Abd al-Aʿla (1413 AH/1992). *Muḥaḍḍab al-aḥkām fi bayān al-ḥalāl va al-ḥarām* (Vol. 29). Qom: Al-Manar Institute [in Arabic].
- 32) Saduq, Mohammad ibn Ali (1413 AH/1992). *Man lā yaḥḍuruḥu al-faqīh* (Vol. 4). Qom: Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers [in Arabic].
- 33) Shafiʿi, Mohammad ibn Idris (n.d.). *al-Umm: al-Maṣādir al-feqhīyah* (Vol. 6). Beirut: Dar Qutaybah for Printing, Publishing and Distribution [in Arabic].
- 34) Shahrudi, Sayyid Mahmoud (1423 AH/2002). *Qirāʾat feqhīyah muʾāširah* (Vol. 1). Qom: Encyclopaedia of Islamic Jurisprudence Institute [in Arabic].
- 35) Shubairi Zanjani, Sayyid Musa (1419 AH/1998). *Ketāb-e Nekāḥ* (Vols. 20 & 21) [Book of Marriage (Vols. 20 & 21)]. Qom: Ray-Pardaz Research Institute [in Persian].
- 36) Tabrizi, Javad ibn Ali (1428 AH/2007). *Tanqīḥ mabānī al-aḥkām: Ketāb al-diyāt*. Qom: Dar al-Saddiqah al-Shahidah [in Arabic].
- 37) Tusi, Mohammad ibn Hasan (1373 SH/1994). *Rijāl al-Ṭūsī*. Qom: Society of Seminary Teachers [in Arabic].
- 38) Tusi, Mohammad ibn Hasan (1387 AH/1967). *al-Mabsūṭ fi feqh al-Emāmīyah* (Vol. 7). Tehran: Al-Maktabah al-Murtadaviyah [in Arabic].
- 39) Tusi, Mohammad ibn Hasan (1390 AH/1970). *al-Istibṣār fimā iḥṭalafa min al-*

- aḳbār (Vol. 4). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah [in Arabic].
- 40) Tusi, Mohammad ibn Hasan (1407 AH/1986a). al-Kilāf. Qom: Islamic Publications Office [in Arabic].
- 41) Tusi, Mohammad ibn Hasan (1407 AH/1986b). Tahdīb al-aḥkām. Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah [in Arabic].
- 42) Tusi, Mohammad ibn Hasan (1420 AH/1999). Fihrist kutub al-Šī'ah va uṣūlihim va asmā' al-muṣannifin va aṣṣḥāb al-uṣūl. Qom: Muhaqqiq Tabatabai Library [in Arabic].





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی